

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۳۳)

شنبه ۰۴ - ۱۲ - ۱۴۳۸ هـ؛ ۰۴ - ۰۶ - ۱۳۹۶ م؛ ۲۶ - ۰۸ - ۲۰۱۷

أَذْهَبَ أَنْتَ وَ أَحْوَكُ بآيَاتِي وَ لَا تَبِيحَا فِي ذِكْرِي (۴۲) أَذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۴۳) فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْسًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يُحْشَى (۴۴) قَالَ رَتْنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى (۴۵) قَالَ لَا نَخَافُ إِنَّنِي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَ أَرَى (۴۶)

### I. تفسیر

1. فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْسًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يُحْشَى: و بگویند با او سخنی نرم شاید که او یاد آور گردد یا خشیت ورزد.

2. اشاراتی از شیخ اکبر محیی الدین بن عربی: شیخ اکبر، محیی الدین بن عربی در باب ۱۶۷ فتوحات مکیه "در معرفت کیمیای سعادت" این چنین می‌فرماید (الفتوحات المکیة، اربع مجلدات، ج ۲، ص ۲۷۸-۲۷۶):

... پس، چون تابع (قلب؟) نازل شود به حضرت ادریس- علیه السلام- بدانند تقلیب (دگرگونی) امور الهی را، و آگاه شود بر معنای سخن او- علیه السلام-، "قلب بین دو انگشت از انگشتان رحمان است"، و بدانچه به تقلیب در می‌آورند آن را، و ببیند در این آسمان پوشاندن شب روز را، و روز شب را، و [بدانند] که چه گونه هر یک از آن دو برای هم دمس نر است در وقتی و ماده در وقتی، و [بدانند] راز نکاح و در هم تنیدگی تار و پودی بین آن دو را، و آنچه را زاییده می‌شود در آن دو از متولد شدگان در شب و روز، و فرق بین اولاد شب و اولاد روز، [و این که] هر یک از آن دو آب (پدر) است برای آنچه زاییده می‌شود در نفیضش، و ام (مادر) برای آنچه زاییده می‌شود در خودش.

و از این آسمان دانسته می‌شود علم غیب و شهادت، و علم ستر (پوشش) و تجلی، و علم حیات و موت، و لباس و سکن (آرامش) و مودت و رحمت، و آنچه ظاهر می‌شود از وجه خاص از اسم "الظاهر" در مظاهر باطن، و از اسم "الباطن" در ظاهر از حکم استعداد مظاهر، اختلاف دارند بر ظاهر اسماء به خاطر اختلاف اعیان.

سپس، آن دو (روح و جسد) کوچ کنند در طلب آسمان پنجم، و تابع (قلب) نازل شود به هارون- علیه السلام- و نازل شود صاحب نظر با سرخ رنگ، سرخ رنگ عذر خواهد برای صاحب و نزلیش (مهیمنانش) در تخلفش از او در مدت اشتغالش به خدمت هارون- علیه السلام- به خاطر نزلیش. پس، چون سرخ رنگ داخل شود بر هارون، بیاید نزد او نزلیش را در حالی که گشاده رویی می‌ورزد با او، و سرخ رنگ تعجب می‌کند از گشاده رویی او، درباره آن پرسش می‌کند، او می‌گوید که آن آسمان هیبت و خوف و شدت و سختی است، و اینها صفاتی هستند که موجب قبض (گرفتگی و تنگی) می‌شوند، و این میهمانی که وارد شده است از پیروان رسول است، که واجب است گرامی داشت او، و آمده است تا بجوید علمی را، و التماس کند حکمی الهی را که یاری شود با آن بر دشمنان خاوازش از بیم آن که مبدا تجاوز کند از حدود سروش در آنچه برای او رسم کرده است. پس، کشف کنم برای او از زندگی آنها و گشادگی بخشم او را تا قبول کردنش آنچه را درخواست کرده است از روی بسط نفس به توسط روح قدسی باشد.

سپس، بگرداند چهره‌اش را سوی او، و به او گوید که این آسمان خلافت بشر است، و ضعیف شده است حکم امام آن و در حالی که در اصلش قوی‌ترین مبانی بود، پس امر شده به نرمی با جبار طاعی، و گفته شد به ما، "فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْسًا" (۲۰:۴۴)

(طه) (پس، بگویند با او سخن نرمی)، و امر نکرد به نرمی مگر آن که قوتش عظیم‌تر بود از قوت آن که فرستاده شد بود سوی او و گرفتن قهرآمیزش شدیدتر بود لیکن چون حق می‌دانست که مهر خورده است بر قلبی که مظهر جبروت و کبریاء است ولی آن در خودش دلیل‌ترین ذلیلان است، امر فرمود تا معامله شود با او با رحمت و نرمی به مناسبت باطنش، و فرود آمدن ظاهرش از جبروت و کبریای او، "لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يُحْشَى" (۲۰:۴۴ طه) (شاید که او یاد آور گردد یا خشیت ورزد)، و

"لَعَلَّ" (شاید) و "عَسَى" (امید می‌رود) از سوی خدا واجب هستند، و یاد آورد شود آنچه مقابل آن است از نرمی و مسکنتی (بی‌چارگی‌ایی) که او بر آن است در باطنش تا ظاهر و باطن یک سان باشند. پس، این خمیره پیوسته با او بود و عمل می‌کرد در باطنش با رجای (امیدواری) الهی، که واجب است وقوع آنچه امیدش می‌رود، تقویت می‌شد حکم آن تا هنگام انقطاع، [و] یأسش از پیروانش، و حایل شدن غرق بین او و بین طمع‌هایش، که پناه برد به آنچه پوشانده شده بود در باطنش از ذلت و افتقار تا تحقق یابد نزد مؤمنین وقوع رجاء الهی. پس گفت، "أَمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ" (۹۰: ۱۰ یونس) (ایمان آوردم که هیچ معبودی نیست جز آن که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، و من از مسلمین هستم!)، پس ظاهر نمود حالت باطنش را و آنچه در قلبش بود از علم صحیح به الله، و آورد سخنش را این چنین، "الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ"، برای رفع اشکال هنگام اشکال چنان که جادوگران گفتند چون ایمان آوردند، "أَمَّا رَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ"

مُوسَى وَ هَارُونَ" (۱۲۲-۱۲۱ : ۷ الأعراف) (ایمان آوردیم به پروردگار عالمیان، پروردگار موسی و هارون)، یعنی همان که آن دو عوت می‌کنند به او. پس، چنین گفت برای رفع توهمی شک آلود، و سخن او، "وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ" (و من از مسلمین هستم)، خطابی است از او با حَقّ به خاطر آن که او می‌دانست که خدای تعالی می‌شنود او را و می‌بیندش. در نتیجه، حَقّ خطاب فرمود او را با زبان عتاب و شنوایاند او، "الْأَلَانَ" (۱۰:۹۱ یونس) (اینک) ظاهر نمودی آنچه را می‌دانستی، "وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلَ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ" (۱۰:۹۱ یونس) (در حالی که سرکشی ورزیدی بیشتر و بودی از مفسدان) در میان پیروانت، و به او نگفت، "وَأَنْتَ مِنَ الْمَفْسِدِينَ" (و تو از مفسدان هستی)، پس این کلمه‌ی بشارتی بود برای او، معرفت بخشید ما را بدان تا امید داشته باشیم رحمت او را با وجود اسراف و إجرامان. سپس، فرمود، "فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ" (۱۰:۹۲ یونس) (پس، امروز نجات می‌دهیم تو را)، پس بشارت داد او را قبل از گرفتن روحش، "بِذَنْبِكَ لَتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً" (۱۰:۹۲ یونس) (با بدنت تا باشی برای کسانی که پس از تو هستند نشانه‌ایی)، یعنی تا [این] نجات برآی کسانی که بعد تو می‌آیند نشانه‌ایی باشد چون بگوید آنچه را تو گفتی برایش نجاتی باشد مثل آنچه برای تو است. و در این آیه چیزی نیست درباره آن که شدت آخرت برداشته نمی‌شود، و این که ایمانش قبول نشده است، و در این آیه فقط آن است که سخت‌گیری دنیا برداشته نمی‌شود از کسی که نازل شده است به او هنگامی که ایمان آورد در حال دیدن آن، "إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ" (۱۰:۹۸ یونس) (مگر قوم یونس)، پس سخن او، "فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِذَنْبِكَ" (۱۰:۹۲ یونس) (پس، امروز نجات می‌دهیم تو را با بدنت)، چرا که عذاب تعلق نمی‌گیرد مگر به ظاهرت، و نشان داده شد به خلق نجاتش از عذاب، و ابتداء غرق عذاب بود. پس، مرگ درباره او گواهی خالصی بود بر پاک شدن او، خللی در آن وارد نکرد معصیتی، و گرفته شد [روحش] بر برترین عمل، که همان تلفظ ایمان باشد. این همه برای آن است که هیچ کسی نامید نگردد از رحمت الله، و اعمال به خواتم (پایان‌شان) هستند. پس، ایمان به الله پیوسته جولان می‌داد در باطن او ولی طابع (مهر) الهی ذاتی در خلق حایل شده است بین کبریاء و لطائف انسانی، در نتیجه، هرگز داخل آنها نشود کبریاء.

وَأَمَّا قَوْلُ أَوْ، "فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا" (۴۰:۸۵ غافر) (پس، چنین نباشد که ایمان‌شان سود بخش‌شان چون ببینند سخت‌گیری ما را)، کلامی است محقق در غایت آشکاری، چه نافع (سود بخشنده) همان الله است، پس سود بخش‌شان مگر الله، و سخن او، "سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ" (۴۰:۸۵ غافر) (سنت الله است که گذشته است در بندگانش)، یعنی ایمان هنگام دیدن سخت‌گیری غیر عادی، و [خدای تعالی] گفته است که "وَاللَّهُ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا" (۱۳:۱۵ الزّعد) (و برای الله، سجده می‌کند هر که در آسمان‌ها و زمین است با رغبت و کراهت)، پس، غایت این ایمان آن باشد که از روی کراهت بوده باشد، و حَقّ اضافه فرموده است آن را به خودش- سبحانه-، و محلّ کراهت قلب است و محلّ ایمان قلب است، و خدا نمی‌گیرد عبد را با اعمالی که سخت باشند بر او از حیث آنچه می‌یابدش در آن از سختی، بلکه دو چندان می‌فرماید برای او پاداش را در آن. و اما در این موطن، سختی از او بعید است، بلکه با رغبت ایمان آورد، و نزیست بعد آن چنان که درباره دریاورد هنگام اضطرابش گفت، "صَلِّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَاءِهَا" (۱۷:۶۷ الإسراء) (گم شد آنچه می‌خواندیدش مگر او)، پس نجات داد ایشان را، و اگر می‌گرفت [روح‌شان] را هنگام نجات‌شان، به درستی که موخّ مرده بودند، و حاصل شده بود برایشان نجات. پس، گرفته شد [روح] فرعون و به تأخیر افکنده نشد در حال ایمانش تا مبدا که بازگردد به آنچه بر آن بود از دعوی. سپس، سخن او- تعالی- در تتمیم قصه او این است، "وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لِعَافِلُونَ" (۱۰:۹۲ یونس) (و همانا که بسیاری از مردم از نشانه‌های ما غافل هستند) ولی ظاهر نمودم نجات تو را به عنوان نشانه‌ایی، یعنی علامتی بر حصول نجات. پس، غافل شدند بیشترین مردم از این نشانه، و حُکم کردند به شقاوت مؤمن.

وَأَمَّا سَخْنُ أَوْ، "فَأَوْزَدَهُمُ النَّارَ" (۱۱:۰۸ هود) (پس، واردشان کرد بر آتش)، در آن نیست صراحتی که او داخل آن شد با آنها، بلکه خدا می‌فرماید، "أَدْخَلُوا آلَ فِرْعَوْنَ" (۴۰:۴۶ غافر) (داخل کنید آل فرعون را)، و فرمود، "داخل کنید فرعون و آل او را!!"، و رحمت الله واسعتر از آن است که قبول نکند ایمان مضطرّ را، و کدامین اضطراب بزرگتر است از اضطراب فرعون در حال غرق، و خدا می‌فرماید، "أَمْرٌ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْفِي السُّوءَ" (۲۷:۶۲ النمل) (آری به تحقیق کسی هست که جواب دهد مضطر را چون بخواند او را، و بر گیرد زشتی را)، پس، همراه گرداند برای مضطرّ، هنگامی که بخواند او را، اجابت و برگرفتن زشتی را از او، و این ایمان آورد برای الله خالص، ولی [اجابت] نکرد دعای او را درباره بقاء در زندگی دنیا از بیم عوارض و یا آن که [مانعی] حایل شود بین او و بین این اخلاصی که ابراز نمود در این حال. پس، رجحان یافت جانب لقاء الله بر بقاء با تلفظ ایمان، و قرار داد آن غرق را "نَكَالَ الْأَخِرَةِ وَ الْأُولَى" (۷۹:۲۵ التازعات) (باز راننده آخرت و

نخست). پس، عذابش نبود بیشتر از غمّ (فرو رفتگی و خوردن) آب شور، و گرفت او را بر بهترین صفت. ظاهر لفظ چنین چیزی را به دست می‌دهد، و این است معنای سخن او، "إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى" (۷۹:۲۶ التّازعات) (همانا در این است عبرتی برای هر که خشیت داشته باشد)، یعنی در گرفتنش با باز دارنده آخرت و نخست، و بیشتر آورد یاد کردن آخرت را، و به تأخیر افکندن نخست را، تا دانسته شود که آن عذاب- یعنی عذاب غرق- همان گرفتن با باز دارنده آخرت بود، و برای همین، در یاد کردن، بیشتر از نخست آورد آن را، و این است همان فضل عظیم!<sup>۱</sup>

### [اثر مخاطبه نرم در امور]

پس، بنگر ای ولی من، چه اثری داشت مخاطبه لین (نرم) و چه گونه ثمر بخشید این ثمره را. پس، بر تو باد، ای تابع، نرمی در امور، چه نفوس سر باز زنده هستند، به کمند می‌افتند با استمالت (به سوی خود کشیدن، و دلجویی). سپس، امر فرمودش به رفق با صاحبش، که صاحب نظر بود، و سبب این امر از هارون بود، چرا که برای او حاصل شده بود این از روی ذوق از نفس خودش هنگامی که موسی گرفت سر او را "يَبْرُؤُهُ إِلَيْهِ" (۷:۱۵۰ الأعراف) (می‌کشید او را سوی خود)، و چشاند او را ذلت با گرفتن ریش و موی پیشانی، پس ندا در داد او با شفیق‌ترین ابوبن (پدر و مادر)، و گفت، "يَا بَنُ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي وَلَا تُشِمِّتْ بِي الْأَعْدَاءَ" (۲۰:۹۴ طه) (ای فرزند مادرم، نگیر ریش و سرم را، و دشمن شادم مگردان!) چون چیره شد بر او برادرش، موسی، با صفت قهر. پس، چون هارون را ذلت خلق بود از روی ذوق با وجود پاک‌اش از آنچه ذلیل شد در آن، مذلت دو چندان شد نزد او. پس، ندا در داد او را با رجم، و این بود سبب وصیتش به این تابع. و اگر موسی نیافکنده بود الواح را، نمی‌گرفت سر برادرش را، چه در نسخه‌ی آن بود هدایت رحمت به عنوان تذکره‌ای برای موسی، رحم می‌کرد برادرش را با رحمت و توضیح داده می‌شد مسأله‌اش با قومش با هدایت. پس، چون ساکت شد از او "الْعَصَبُ أَحَدُ الْأَلْوَابِ" (۷:۱۵۴ الأعراف) (خشم، گرفت الواح را)، و چشمانش واقع نشد از آنچه نوشته شده بود در آن مگر بر هدایت و رحمت، و گفت، "رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ أَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ" (۷:۱۵۱ الأعراف) (پروردگار، غفران فرما برای من و برای برادرم، و داخل فرما ما در رحمتت و تو رحیم‌ترین رحم‌کنندگانی!)

سپس، امر کرد او را تا قرار دهد آنچه را اقتضای آن را دارد آسمانش از خون ریزی در [حیوانات] قربانی و قربانیان عید اضحی تا حیوان ملحق گردد به درجه انسان، چرا که آن را کمال است در امانت.

سپس، خارج شد از نزد او به خلعت نزیلتش (مهمیانش)، و گرفت دست صاحبش را در حالی که او را فایده رسانده بود آنچه در قوتش بود از معارف بدانچه اقتضای آن را داشت حکمش در دور، نه غیر. و منصرف شدند در طلب آسمان ششم، ملاقات کرد او را موسی- علیه السلام- در حالی که با او بود وزیرش، برجیس (مشتری)، و صاحب نظر شناخت موسی- علیه السلام- را، پس گرفت او را برجیس، و فرود آوردش، و تابع نزد موسی فرود آمد، فایده رساند او را دوازده هزار علم از علم الهی، غیر از آنچه فایده رساند او را از علوم دور و گور، و آموخت او را که تجلی الهی تنها در صورت‌های اعتقادات و در حاجات واقع می‌شود. پس، حفظ کن!

سپس، یاد فرمود برایش جستجوی اش آتش را برای اهلش. پس، تجلی نمود برای او مگر در آن زیر [آن] عین حاجتش بود، پس دیده نمی‌شود مگر در افتقار، و هر طالبی فقیری است به مطلوبش از روی ضرورت. و آموخت او را در این آسمان کندن صورت‌ها را از جوهر، و پوشاندن صورت‌های غیر آنها را بر آن تا بدانند که اعیان صورت‌هایی هستند، که منقلب نمی‌شوند، چرا که آن کشیده می‌شود به انقلاب حقائق، ولی ادراکات تعلق می‌گیرند به مدرکات، آن مدرکات برای آنها صحیح می‌باشند، شکی در آنها نیست. پس، کسی که علمی به حقائق ندارد خیال می‌کند که اعیان منقلب شدند ولی منقلب نشدند. و از اینجا دانسته می‌شود علم تجلی حق در قیامت در صورتی که اهل موقف پناه می‌جویند از آن و منزه می‌دارند حق را از آن، و پناه می‌برند به الله از آن در حالی که او همان حق است، او غیر او نیست، و آن در ابصارشان (دیدگانش) است، چه حق منزه است از قیام تغییر به او و تبدیل. دانای سیاه به مردی گفت که بایستد، پس علیم زد با دستش به اسطوانه‌ای در حرم، آن مرد دید آن را طلایی. سپس، به او گفت، "ای فلانی اعیان منقلب نمی‌شوند و لیکن تو چنین می‌بینی آن را به خاطر حقیقت خودت با پروردگارت." اشاره داشت به تجلی حق روز قیامت و تحولش در چشم بیننده. و از این آسمان دانسته می‌شود علم غریبی که نمی‌دانند آن را اندکی از مردمان، پس شایسته است که ندانند آن را بسیار، و آن معنای سخن او- تعالی- با موسی-

<sup>۱</sup> - پس از نقل این گفتار در تفسیر خود، مرحوم صدر المتألهین چنین می‌فرماید (تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۳۶۴): و از این کلام، بوی صدق به مشام می‌رسد، و صادر شده است از مشکات تحقیق و موضع قرب و ولایت.

عليه السلام- است، و احدي ندانست آنچه را الله اراده فرموده بود مگر موسی و هر که الله او را اختصاص بخشیده باشد او را، " وَ مَا تَلَّكَ بِبَيْتِكَ يَا مُوسَى " (۲۰:۱۷ طه) (و آن چيست به دست راستت اي موسی؟)، پس گفت، "هِيَ عَصَايَ" (۲۰:۱۸ طه) (آن عصاي من است)، و سؤال از ضروریات نباشد از عالم بدان مگر براي معنایی غامضتر، سپس، در تحقیق عصا بودنش گفت، "أَتَوَكَّلُ عَلَيْهَا وَ أَهْشُ بِهَا عَلَى عَنِّي وَ لِي فِيهَا مَارٌ أُخْرَى" (۲۰:۱۸ طه) (که تکیه می‌کنم بر آن، و برگ فرو می‌ریزم با آن بر گوسپندانم، و مرا در آن حاجت‌های دیگر است)، همه آن از عصا بودنش است. آیا می‌پندارید که او آگاهتر است [از] حق- تعالی- بدانچه معلوم نیست نزد حق و این جواب علمی ضروری است از سؤال از معلومی مدرک به ضرورت؟! پس به او گفت، "أَلَيْهَا" (۲۰:۱۹ طه) (بیافکنش)، یعنی از دستت با وجود تحقیقت که آن عصایی است، "فَأَلْقَاهَا" (بیافکنش) موسی، "فَإِذَا هِيَ" (پس، همان دم آن) یعنی آن عصا، "حَيَّةٌ تَسْعَى" (۲۰:۲۰ طه) (ماری بود که می‌شتافت). پس، چون خدا پوشاند بر عصا، یعنی جوهر آن، صورت ماری را، همراه آن شد حکم ماری، و آن شتابان رفتن بود، تا برای موسی- علیه السلام- با شتاب رفتنش، آشکار گردد که آن ماری است، و اگر ترس او از آن نمی‌بود، ترس انسان از مارها، می‌گفتیم که خدا در عصا ایجاد نمود حیات را، و حیة (مار) از حیات است، و شتابان رفتن به خاطر حیثیتش بر شکمش زیرا پایی نداشت تا با آن شتابان برود. پس، صورت بخشید آن را به خاطر شکل عصایی آن صورت مارها. بنابراین، چون ترسید از آن به خاطر صورتش، حق او را گفت، "حُدْمًا وَ لَا تَخَفْ" (بگیرش و مترس)، و این همان ترس ناگهانی است چون بود سپس او را گفت، "سَعِيدُهَا" (زودا که باز گردانیمش)، ضمیر باز می‌گردد به عصا "سِرِّهَا الْأُولَى" (۲۰:۲۱ طه) (به حالت نخستینش). پس، جواهر اشیاء متماثل هستند و مختلف می‌شوند با صورت‌ها و اعراض ولی جوهر واحد است، یعنی عصا بر می‌گردد به مثل آنچه بود در ذاتش، و در دید چشم تو همان سان که ماری بود در ذاتش، و در دید چشم تو تا موسی بداند چه کسی را دید، و چه چیزی را دید، و به توسط چه کسی دید. و این تنبیهی الهی بود برای او و برای ما، و همان بود که سیاه علیم گفت که اعیان منقلب نمی‌شوند. پس، عصا مار نباشد، و مار عصا نباشد و لیکن جوهر قابل صورت عصا قبول کرد صورت مار را، و آنها صورت‌هایی هستند که حق قادر خالق بر می‌کند از جوهر چون بخواهد، و می‌پوشاند بر آن صورتی دیگر را. پس، اگر خوش فهم هستی، آگاه نمودم تو را بر علم آنچه می‌بینی از صورت‌های موجودات، و بگویی آن ضروری است از جهت آن که قادر نیستی بر انکارش، و آشکار شد برایت که استحالتهای محال می‌باشند. و برای خدا، چشم‌هایی است در بعضی عبادش که درک می‌کنند با آن عصا را مار در حال عصا بودنش، و آن ادراکی الهی است، و در ما خیالی است، و چنین باشد در جمیع موجودات- خواه نظر کنند یا نه- اگر قوه حس (چشم خ) نمی‌بود، نمی‌گفتم این جمادی است که حس نمی‌کند و سخن نمی‌گوید، و حیاتی ندارد، و این نبات است، و این حیوانی که حس می‌کند و درک می‌کند، و این انسانی است که تعقل می‌کند، همه اینها را نظرت به دست می‌دهد، و شخصی دیگر می‌آید، می‌ایستد با تو، و می‌بیند و می‌شنود سلام گفتن جمادات و نبات و حیوان را بر او. و هر دو امر صحیح است، و با قوتی که استدلال می‌شود با آن بر انکار آنچه را این گفته است، با عین همان، دیگری استدلال می‌کند. پس، هر یک از این دو شخص دلیلش عین دلیل دیگری است ولی حکم مختلف است.

قسم به الله، مار نگردید عصای موسی، و عصا نگردید، همه آن در نفس الأمر (واقع) بود، تخطی نکرد رؤیت هر یک از آنچه امر بر آن بود در خودش، و دیده‌ایم آن را و تحقق بخشیده‌ایم آن [چون] رؤیت چشم، پس، "هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ" (۵۷:۳ الحديد) (اوست اول و آخر) از یک عین، و اوست در تجلی اول، نه غیر او، و اوست در تجلی آخر، نه غیر او. پس، بگو إله است، و بگو عالم است، و بگو من، و بگو تو، بگو او، و همه در حضرت ضمائر، غایب نشد و زوال نیافت، پس زید درباره تو می‌گوید، "او"، و عمرو با تو می‌گوید، "تو"، و تو درباره خودت می‌گویی، "من". پس، "من" عین "تو" و عین "او" است، و "من" عین "تو" و عین "او" نیست، پس مختلف شدند نسبت‌ها، و اینجا دریا‌هایی هستند عظیم که نه قعری دارند، و نه ساحلی. و قسم به عزت پرودگام، اگر می‌فهمیدید آنچه را بر دهان راندم در این گوهر ریزه‌ها، به طرب در می‌آمدید، طربی ابدی، و می‌ترسیدید ترسی که با آن ایمنی نباشد برای احدي، [مانند] فروپاشی کوه عین ثباتش و به خود آمدن موسی از مدهوشی‌اش:

من الكيان و لا تعلم به أحدا

انظر إلى وجهه في كل حادثة

از کيان و نیاموز آن را احدي

بنگر به چهره‌اش در هر حادثه‌ای

اي تابع محمدي، غفلت موز از آنچه تو را بر آن آگاه نمودم، و غایب مشو در هر صورتی، [چونان] ناظری باش به او، چه مجلی آجلی (برتر) است....